

۲۴ / مهر / ۱۳۰۸

همین شریک است که در این ساحت مدیره دارالمعلمات است. دو روز است که به مدرسه می‌رود. ولی من خوشنود نمی‌شوم. اصلاً از کارهای دولتی متنفرم. چون [...] متصل مشروب می‌خورم. بسیار عصبانی شده‌ام. دو شب قبل، آراین‌پور واقعه‌ای را برای من تعریف کرد که نزدیک بود بی‌هوش بشوم. مجبور شدم، با مشروب خودم را گرم کنم. به کرانه هتل رفتیم.

ابتدا درباره فامیلم فکر نمی‌کنم. ناکتا را که گاهی محبتش در قلبم غلو می‌کند؛ اصلاً فراموش کرده‌ام. دیروز عمه‌ام با شوهرش، سه روز به طهران می‌رفت. یک کلمه کاغذ ننوشتم. (اقلاً اسم خود را) ولی در جواب دعوتی که لامع رئیس مالیه از من دیشب کرده بود، پشت پاکت این شعر را نوشتم:

جز اطاعت [...] پیشه عاشق لامع هرچه خواهی تو بکن با دلم للامر مطاع

[قیمت اجناس]:

۴/۷۵۰	یک چارک	[۱۴] روغن
۰/۸۰۰	یک من	پیاز
۱/۴۰۰	یک من	سیب‌زمینی
۳		روغن زیتون
۲/۴۰۰		تخم مرغ
۰/۳۰۰		لیه
۱/۶۰۰		عدس
۱/۲۰۰		فلفل و زردچوبه
۱۵/۴۵۰		[جمع]

۱	زنبیل
۳	کشمش قیصی
۱/۲۰۰	گوجه فرنگی و بادمجان
۱۴	برنج

دیشب به قدری به من بد گذشت که حتی مهمان من نیز در شکنجه بود (آراین‌پور). برای این که آیدین را گم کرده‌ام. هنوز نتوانسته‌ام پیدا کنم.

[۱۵] سه شنبه ۷ / آبان / ۱۳۰۸

دیشب دو مازندرانی در این شهر خوابیدند. یکی شاه. اعلیحضرت قدر قدرت که در نهایت آرزوهایش بود. یکی من که در ابتدای آرزوهای دراز خودم.

۷ / آبان / ۱۳۰۸

وقتی که به کار تو نمی‌خورد، بگذار با همان باشد. یا یک نفر دیگر. تو باید وقتت را بگذرانی و فکری اساسی بکنی.

۱۱ / آبان / ۱۳۰۸

پیرمرد سیدی که صاحبخانه من است. بدبختانه این حکایتی که من دچار آن شده‌ام، [پیرمرد] لاهیجی است. مقدس است و به علاوه ناتوان. ابتدا از خانه بیرون نمی‌رود. روز اول با من شرط کرده است که صدای ساز و نقاره از اطاق من بلند نشود. من هم که نه ساز دارم و نه نقاره، قبول کرده‌ام. گفتم: آیا پیش خودم هم زمزمه نکنم؟ گفت: چطور زمزمه‌ای؟ گفتم: مثلاً شعری بخواهم. جواب داد: آن را مختاری. اما سعی کن [۱۶] که همیشه شعرهای مذهبی بخوانی. پرسیدم مثلاً چه باشد؟ گفت: مدح ائمه.

ولی ابدأً من که از خیام عصر خود بودن نیز چیزی بالاترم، از این سفارش او نخندیدم. چون که می‌دانستم لابد صلاح آخرت مرا دیده است. مردمان ساده و بی‌بصیرت، اغلب پاک طینت و خیرخواه مردم دیده می‌شوند. [...]

به من گفت: دیشب صدای تضرع و گریه مرا نشنیدی؟ یادم آمد تا صبح مرا بی‌خواب کرده بود. این بود از دقت در قیافه او که چشم‌های چپ داشت، مرا به خنده انداخت. گفتم: چرا؟ مگر دیشب چه رخ داده بود؟ و در دلم گفتم: (چه دردی داشتی ای بیچاره لاهیجی؟) گفت: ۱۹۰۰ قوطی برنج از سال [قبل] داشتم. حالا به ۹۰۰ قوطی رسیده است. و بعد خزّه خزّه به من نگاه کرد. مثل این که واقعه غریبی گفته است و منتظر است من از این واقعه، مبهوت و پریشان بشوم. گفتم: حقیقتاً جا داشت که تا صبح نماز و دعا بخوانید. ولی این حسن نظر او که همه کس را دوست و شریک افکار خود می‌داند که از بلایای وارده [۱۷] با دقتی که به آنها خوانده، مکدر شوند.

این خصلت، او را در نظرم تقدیس می‌کرد. هر کس انعکاس افکار خود را در دیگران می‌بیند، از این موقع شروع به ارتباط و معامله با نوع خود می‌کند. مذهب عده‌ای از علماء راست می‌آید، که عقل و وجدان شخصی، مبدأ صدور اعمال اخلاقی است. تا صبح گریه می‌کند. صبح به عرش می‌کوبد. زن و بچه مضطربانه به طرف او می‌دوند. دستش را می‌گیرند. فریاد می‌زنند: آقا آقا آقا! آقا ابدأً جواب نمی‌دهد. مثل این که به خدا تلقی شده است. ولی همین آقا آنها را می‌بیند. عمداً خود را لوس می‌کند.

وضعیت عبادت صاحبخانه من، عده‌ای را می‌ترساند. شخصاً عذاب است، مثل عذاب جهنم، نمی‌دانم چرا از جهنم می‌ترسم. دنیا که مزرعه آخرت است. در این جا که این لاهیجی، به گریه و زاری می‌پردازد. آیا در آن جا هم همین را عوض نخواهد گرفت؟ ولی از عدم دقت است که بعضی اشخاص این طور گرفتار می‌شوند. بی شباهت به یک گوشه از کم‌دی **گفتش حضرت غلمان** نیست که در

سال قبل نوشته‌ام؟

[۱۸] بعد که آقا به هوش آمد، تا غروب رعایای بیچاره پیش این بیچاره می‌آیند [او] می‌روند. او که خانه بیرون نیامده است و نمی‌داند دوره آزادی شروع شده است. فرمان می‌دهد: بگرید بگرید! که راه فلان زارع را که دو قران گرد آورده است. بعد از آن صدای تپ‌تپ پاها روی پله‌ها و ناله و [...] اطفال را از روی میز تحریر خود بلند می‌کند. حواسم مغشوش می‌شود. از سوراخ دیوار تخته ایوان اطاق خودم، به تماشای این اوضاع می‌پردازم. با وجود این، من در این اوضاع، بعضی مطالعات می‌کنم.

نیما

۱۳ / آبان / ۱۳۰۸

دیروز بعد از ظهر، میرزا محمد پیش من آمد. رفیق من. گماشته من، همسفر من، شریک من، اهل وطن من. در سال ۱۳۰۰ با او به طهران رفتم. با او در باغچه پیش مادرم منزل گرفتم. که در آن جا [...] را دوست پیدا کردم. میرزا محمد در این جا، زن دارد. بچه دارد. ولی حالیه بیکار است. تأسف می‌خورم چرا نمی‌توانم به او کمک [۱۹] بکنم. دیروز سرگذشت این چندساله خودمان [را] به هم گفتیم. حکایت این است که من و او، دو نفر رفیق بودیم. من نویسنده معروفی شدم و او پس از جنگ‌ها و کوه گردی‌ها و سرگردانی‌ها، تازه می‌خواهد با ماهی ۵ تومان، نوکر خانه‌ها شود. از من پرسید: اسم من هم در یادداشت‌های زندگانی تو هست؟ مخصوصاً باید یک وقت از وقایع زندگانی این رفیقم، رمان کوچکی بسازم که مشهور شود. نیما

۲۵ / آذر / ۱۳۰۸

دیشب و پیریشب را خیلی به سختی گذرانیدم. علاوه بر کارهای خانه، ناخوش دار هم بودم. عالیه، ابدأً رعایت حفظ الصّحه را نمی‌کند. هوای رشت، هم

مایهٔ مرض است، هم مایهٔ تبلی. در هر موسم، به استثنای تابستان، چهار فصلش حاضر است. یک مرتبه سرد می‌شود، به نحوی که زمستان است. ناگهان گرم. مثل این که بزها تلون‌المراس را از این‌ها یاد گرفته‌اند. به جای چرخ بوقلمون [صفت]، باید گفت: رشت بوقلمون [صفت]

از طرف دیگر باعث اوقات تلخی پیروز پیش آمد. که برای زندگی من و او حرام آمده است. که به لاهیجان برویم. به علاوه بی‌پولی و حواس پریشان، همه برای اذیت من و او، دست به هم داده بودند. از شدت اوقات تلخی، متصل یا غلیان می‌کشیدم یا سیگار. ملازمت از این فکر که خود را کاملاً مشهور نکرده‌ام، متصل ورد زبانم بود. که امروز من مقدراتم در دست یکی دو نفر آدم ناتمیز بی‌مشعر باشد. در گنج یک ولایت دورافتاده، این قدر منکوب و مغلوب واقع بشوم. اگر علی دشتی یا نفیسی یا ملک‌الشعراء یا مثل دیگران بودم، چه کس بود که به من بگوید: (نه) من با این همه بصیرت و لیاقت، به دست خودم، به دشمن کمک می‌دهم. دیشب فقط عمه‌ام به دیدن من آمد. او هم اتفاقاً از شوهرش اظهار شکایت می‌کرد. بعضی ملاقات‌ها به جای این که چیزی از کدورت انسان کم کند، چیزی بر آن می‌افزاید.

چقدر دیشب منظرهٔ این اطاق‌های روشن همسایه که برای ختنه‌سوران پسرش جشن داشت و خانم‌هایی که می‌رقصیدند و منظرهٔ این پشت بام‌های برفی و این نظر که در این سرما از زیر سر بالا خانه من گذشتند، بر تأثرات من مدد می‌داد. متمول حتی خیال می‌کند که خوب کاری می‌کند. از من و او هر دو گذشت. [...] من خیلی حساس تر و جری تر از او. اگر سرما به من عذاب می‌داد. دیشب عرق خوردم. [...]

[۲۱] غلام من، آرزوی من بود. پیشخدمت‌های من، عزم و همت من، از این بابت شکوه‌ای نیست. اساساً در رشت به من خوش نگذشت. و دیشب بدتر از همه شبها. درست نقطهٔ مقابل بارفروش. مثل معروف که می‌گویند: «مرگ می‌خواهی برو به گیلان»، این است. حالا باید بفهمم چه معنی دارد. همه چیز را به فکر و مطالعه،

نمی‌توان یافت. زمان نیز دخیل در فهم و بصیرت ما است.

نیما

۲۶ / آذر / ۱۳۰۸ رشت

خیالی که به ملاقات آن می‌روم و مثل هیکل عروس به نظرم می‌آید که در چهار سال قبل، دلیل راه من بوده است؛ این است که به طهران بروم. دوباره مخصوصاً برخلاف سلیقهٔ خودم در یک اداره‌ای دولتی مشغول کار بشوم. لجاجت کنم با عقیده [۲۲] و آرزوی خودم، بلکه از این تبلی و زنگ‌خوردگی، خود را نجات بدهم. باز به خودم می‌گویم: اگر من دوباره یک نفر می‌نشین ادارهٔ دولتی واقع بشوم، فقط ادبیات باعث آن شده است که می‌خواهم کتابهایم را پاکنویس کنم. انتشار بدهم. و الا راه جنگل باز بود. عالیه را می‌بردم یوش می‌گذاشتم. خودم در تمام مدت زمستان، غارت می‌کردم.

در عین حال به لاهیجان رفتن و زمستان را در آن جا به خواب و تبلی گذراندم. یعنی فقط به استغراق در ادبیات گاهی ترجیح می‌دهم. ولی حس می‌کنم که خیلی از عمر من با خیالات و افکار بی‌فایده گذشته است.

۲۶ / آذر / ۱۳۰۸

نیما

۲۷ / آذر / ۱۳۰۸

رئیس تفتیش واقعاً آدم مضحکی است. برای اغفال من که از [...] مسافرت زرم پر صحبت نکنم، گفت: برای شما هم کاری در این جا در نظر دارم. یعنی شغل معلمی با ماهی ۲۰ تومان [یا] ۱۵ تومان. من دانستم که موقع تفریح من است در کوجه از من پرسید: چه می‌دانید؟ گفتم: ادبیات. گفت: [۲۳] برای شما هم کار خوبی در نظر دارم. هیچ به خاطر نداشت که این جمله را تکرار نکند. من در تمام این مواقع، مخصوصاً مؤدب می‌شدم. از این فروتنی من، قدری به اندازهٔ فروتنی مردم،

حس می‌کردم. او سر و گردنش راست می‌شود. به‌هراندازه من خود را کوچک می‌سازم. او بزرگ می‌شود. بازی‌های رئیس و مرئوس، تمام شبیه به‌الله کلنگ اطفال است. وقتی که دو طفل هرکدام سر تیری می‌نشینند، و آن تیر را روی بلندی نصب کنند، هر کدام پائین می‌برند، آن یکی بالا می‌آید. همین تزلزل بدبخت اجزائی است که زیر دست واقع می‌شوند. دو روز بعد با [...] گفت: برای شما هم کار خوبی در نظر دارم. بعد با کمال متانت و اطمینان به این که من از ریاست او حساب می‌برم. در محل تلاقی دو ابروهای او چین پیدا شد. مشغول نوشتن شد.

رشتی‌ها، معلم‌ها، معلمات، مسیو تقی خان رشتی که هیچ کدام مرا نمی‌شناختند. مقصود این که من هم معلمی هستم، می‌آمدند، می‌رفتند. در همین روز دو نفر شیخ وارد شدند که صندلی مرا از من گرفته معهدا می‌گفتند: ببخشید. همان طور که با آرین پور به‌دارالتجاره رفتم، تاجر باشی به من گفتم: در را ببند. من با کمال احترام برخاستم و در را بستم. در این جا هم با کمال احترام نسبت به این اشخاص، مرفوع علیه آنها رفتار می‌کنم.

همین که خلوت شد، بهبهانی سکوت اطاق را شکست، با همه‌های که سالها مرئوس بودن و به‌حال طبیعی گشتن او را به من الهام می‌کرد، پرسید: گفتید ادبیات بلدید؟ پیش که درس خوانده‌اید؟ چون آخر بازی بود و کم حوصله شده بودم، این سؤال در من حس غروری را زنده کرد. گفتم: من خدای این فتم. مثل من معلمی یافت نمی‌شود. البته هیچ نگفتم و شاید هیچ نفهمید. و فقط من تعجب می‌کردم با چه دقت بدون موازنه، مگر خود با روح من کار موهومی را در نظر گرفته است که من، زیر دست او و زیر دستان او خدمت کنم. این بازیها برای من بقدری تفریح دارد که دلگیر نیستم اگر یک زمان زهر آن را احساس کنم. تماشای معلمین، مدیران، مدرسه و جراید [...] که به‌خود می‌پرازند، در موقعی است که شخص را نشناسند. و مانعی برای جولان و خودآرائی آنها وجود نداشته باشد. به‌نظر من روحی مثل روح اهل علم قابل تماشا و مضحک نباشد.

بهبهانی، رئیس‌های انقلاب دیده و پرادعا را زیر رکاب دارد [۲۴] اداره کنونی معارف گیلان را در مد نظر بگذرانیم. معارف یعنی تماشاخانه. رئیس معارف مردی است ساده و عمرش به‌بازی و رقاصی گذشته [است] برای قونسولخانه‌ها لایق‌تر است که برای معارف یک ولایت هرچه نمی‌داند از بهبهانی می‌پرسد. بهبهانی هم فریب می‌دهد. و این به‌خودی خود یک تئاتر خوب می‌شود [...] کلفتش می‌گوید: من معلمه ادبیات هستم؛ خدا می‌داند من چه کاره می‌شوم.

بهبهانی بی‌انصاف، آن کاری را که برای من در نظر داشت به این کلفت داد. هیچ نمی‌داند، زنده‌ام یا مرده‌ام. من در نظرش مثل سایرین هستم و نمی‌توانم که نوع دیگر باشم. اگر برای [...] زخم به من چه خواهد گفت؟ با این اتفاقات [...] اگر به‌نوشته‌جات موازنه من پی ببرد، خواهید دید که رنجهای مادی اینقدر نتوانسته است در فکر، خللی وارد بیاورد. من گاهی در حین خیل بدبختیها که در زندگانی خود داشته‌ام، چیزهایی نوشته‌ام که برخلاف موقعیت روح من بوده است.

۱۳۰۸ / آذر / ۲۷

نیما

۳ / دی / ۱۳۰۸

چند شب قبل که خیلی مست بودم. وقتی به‌خانه آمدم، این را یادداشت کردم: «راجع به کانون ایران یک مؤسسه کوچک ولایتی ولی نمونه است، برای این که سلب اطمینان از مؤسسات مملکتی بکنم». می‌گویند: چرا اشخاص بدبین می‌شوند؟ [۲۵] مسئله این است که بدبینی را وضع زندگانی مردم می‌آموزد. امروز ...^۱ سال است که از انقلاب اول می‌گذرد و مملکت یک نفر عارف را به‌وجود آورده است. که نسبت به همه مردم عصبانی است. وجود این شخص، شاید نمونه تمام

۱. نقطه چین از نیما

حس و هیجان ملی باشد. معه‌ذا این طور است که مشاهده می‌شود. من از زمانی که در طهران، انجمن معروفی که به پرده‌حصیری در اداره‌اش نوشته بود: «دانشکده»، با خودم عهد کردم به هیچ انجمن داخل نشوم در صورتی که مجله این انجمن بعد از مجله بهار، در تمام دوره مشروطه، اولین مجله فارسی می‌تواند محسوب شود. قبل از این که به بلخه دچار بشوم، به من الهام می‌شد از این که انجمنی برای فکرهای ضعیف است. در خارج این مقصود، اگر به صفات نالایق متصف باشد، محلی است که فکر را می‌کشد و در عوض سموم عصری را مثل فکر در مغز آنها داخل می‌کند. کدام انجمنی من دیدم که یک ریاکاری و تملقی از آن احساس نکردم.

[۲۶] وقتی که بلیط‌های نمایش خود را در تمام رشت پراکنده کرد و به رؤسای در حال زمین‌بوسی نوشت: که این بلیط تقدیم می‌شود. می‌دانست در دورترین محلات این شهر، در بالاخانه‌ای که رنگ خاکستری به درهای آن زده‌اند، مردی وجود دارد که بیش از همه می‌فهمد و بهتر از همه تقاضا می‌سازد و می‌نویسد. معه‌ذا مثل این است که نخواست است، نیات بازیگرها و تئاتر خود را بدانند. در عوض خواسته است که منافع خود را جلب کرده، کاری صورت داده باشد. به یاد می‌آید، عارف را که به نگارستان ارژنگی می‌آمد. ارژنگی از روی او مجسمه‌اش را می‌ساخت. دم به دم می‌گفت: «ای داد بیداد» خیلی به حسرت آه می‌کشید. از این نوع کانون‌ها، از این صنف اطفال، چه در ولایت چه در مرکز، هیئت خود را در آه او پنهان داشت.

۳ / دی / ۱۳۰۸

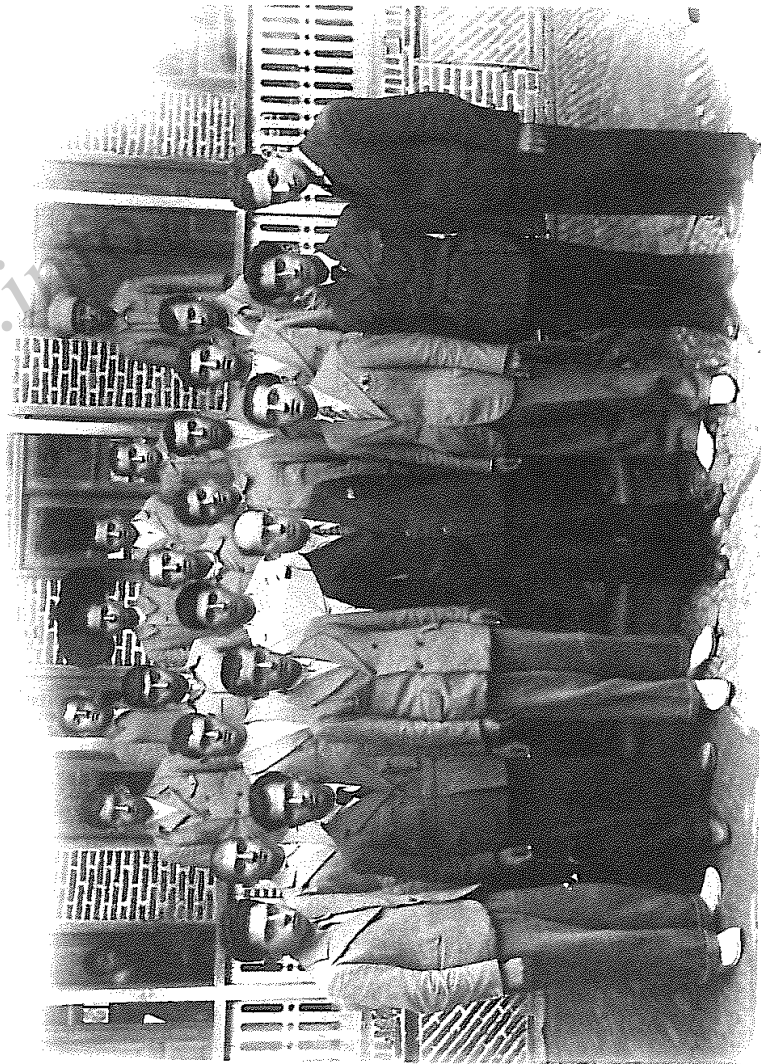
نیما

www.tabarestan.info
تبرستان

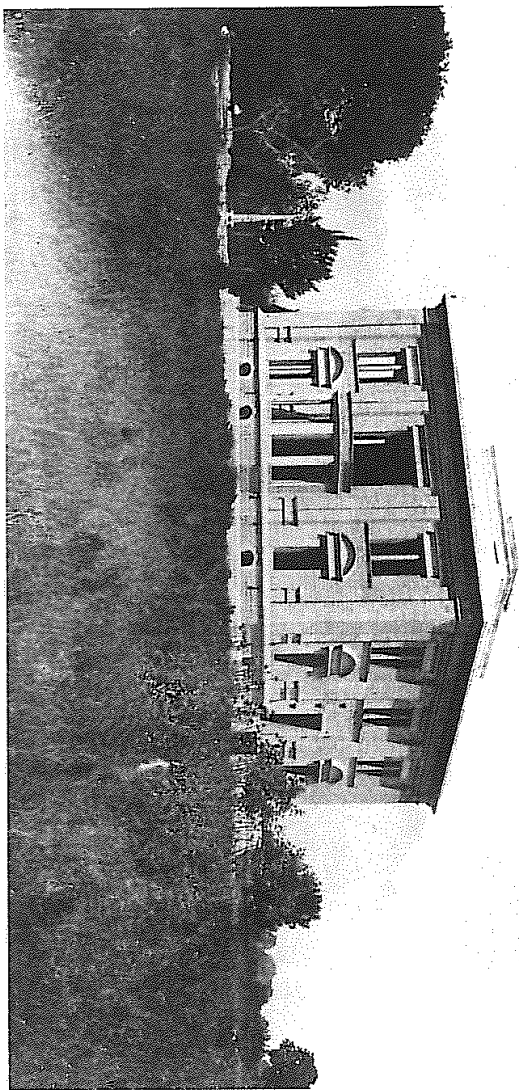
گزیده اسناد و تصاویر

مجموعه ۱۳۰۷/۱۱/۲۰
 روزنامه ۱۳۰۷
 [The page contains dense handwritten Persian text, likely a newspaper or official document, with several lines crossed out with thick black ink. The text is arranged in columns and includes various names and dates.]

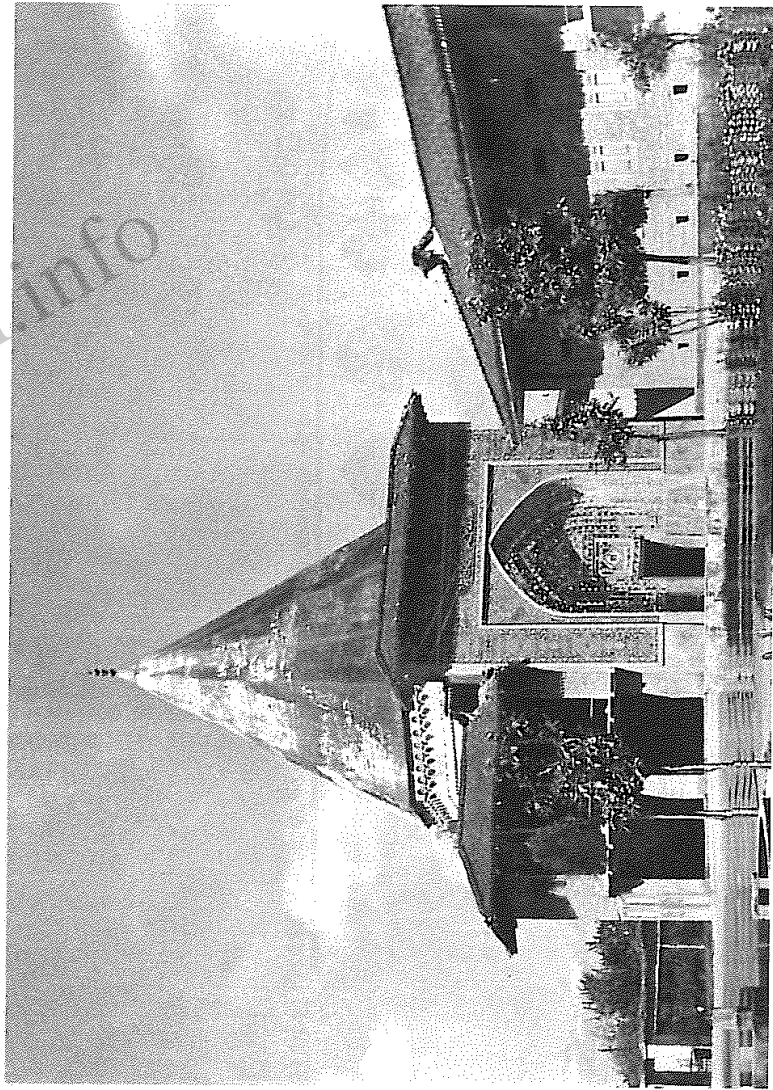
بیت کبریا...
 [The page contains dense handwritten Persian text, likely a travelogue or official document, with several lines crossed out with thick black ink. The text is arranged in columns and includes various names and dates.]



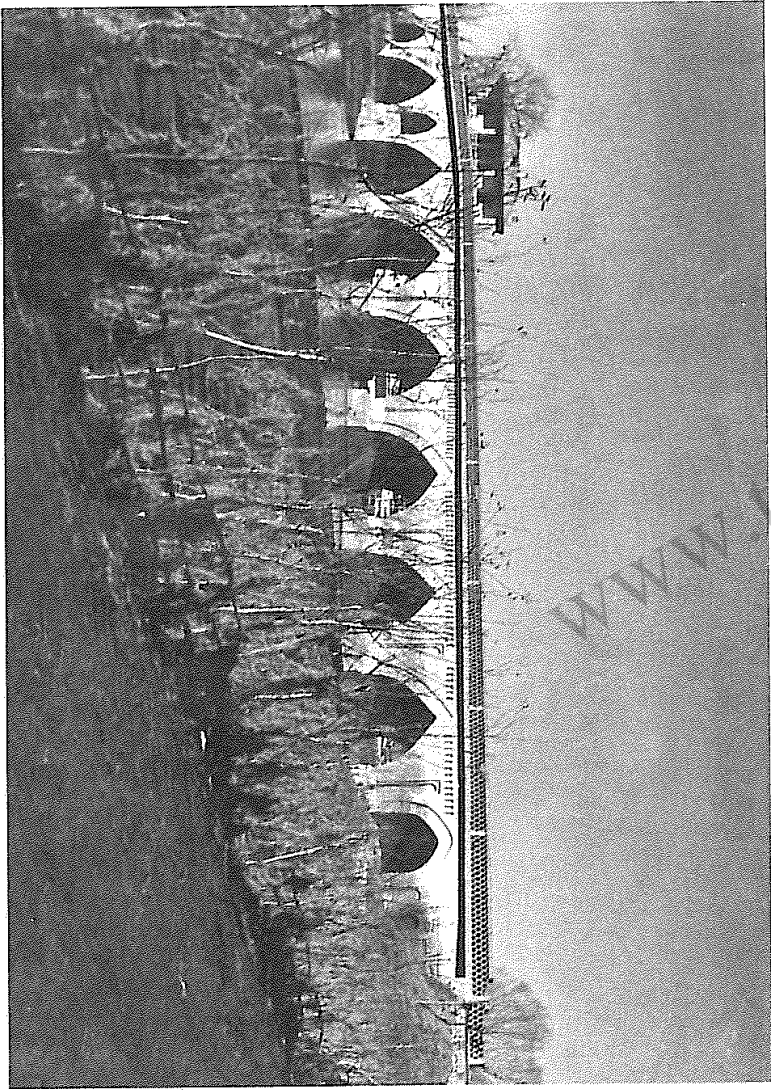
ارشدین بزرگ در وسط همراه دانش آموزان مدرسه ملی تربیت



کاخ رضاشاه معروف به کاخ شاهپور در بحر ارم



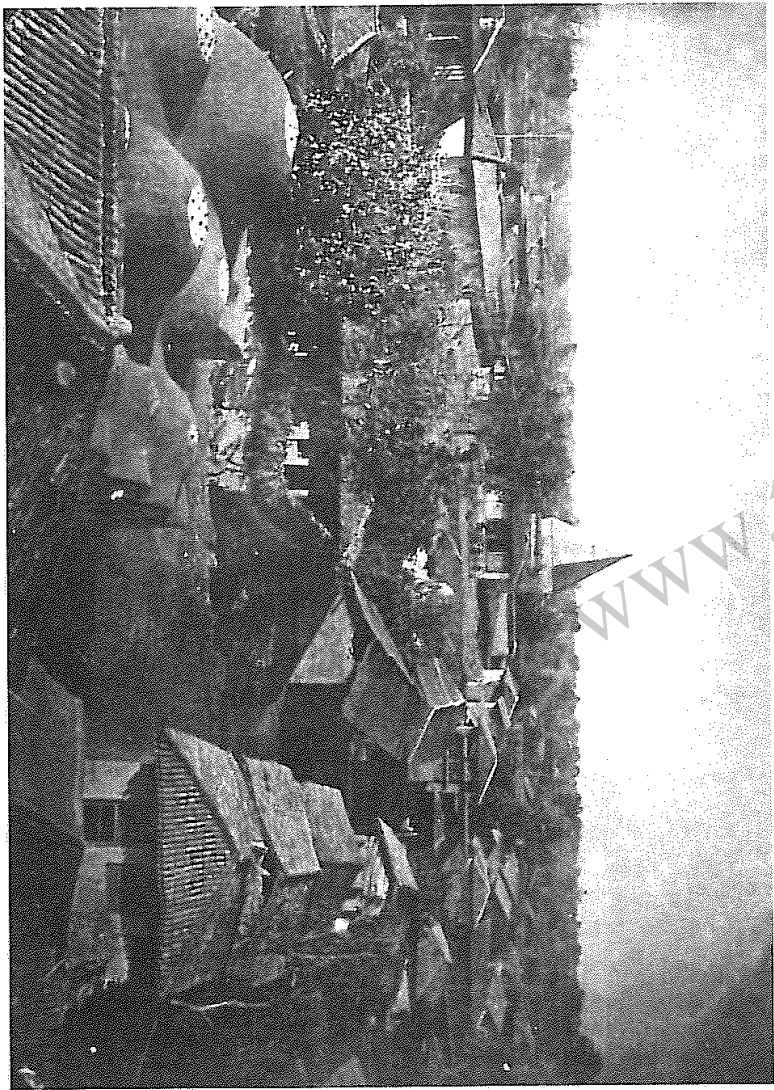
امامزاده قاسم (آستانه)



پل محمد حسن خان



افتتاح مریضخانه شاپور توسط رضاشاه - ۱۳۰۷



دور نمای باروتش

www.tabarestan.info
تبرستان

فهرست‌ها

شَمْسُ الدِّينِ ابْنِ نَصْرَ اللهِ، ۱۳۲	فزی، ۱۳۳
شهیدی، ۱۴۱	قابوس، ۳۱
شیرازی، ۹۴، ۸۰	قوللر آغاسی، نورمحمدخان، ۱۳۳
صادقیان، اصغر، ۷۲	کاج پرونی، ۳۳، ۱۱۹
صدیق لشگر ← نوری، صدیق لشگر	کار، فریدون، ۱۱۹
صفی‌نیا، ۹۵	کالجی، سالار فاتح، ۱۰۷
صمدخان، ۱۲۸	کسمائی، ۷۲
صیرفی، ۸۰	کسمائی، حسین، ۱۴۵
طالب، ۱۳۱	کشمیری سلمانی، ۹۳
طالب، ۱۳۱	کلنل [وزیری]، ۵۶
عارف، [قزوینی]، ۷۳، ۷۳، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷	کوچک‌خان، ۱۱۱
۱۲۴، ۱۵۴، ۱۵۵	کومه‌چی، ۱۲۸
عالیه، ۹، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴	کیا، ملوک، ۳۷، ۸۸
۳۵، ۳۷، ۳۸، ۵۲، ۶۲، ۸۰، ۸۸، ۹۵، ۹۶	کیهان، [حسین]، ۱۴۶
۹۷، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۴۴	گلبرک، ۱۴۵
۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲	لادین، [اسفندیاری]، ۲۵، ۱۰۷، ۱۴۲
عبدالسلام، آگند، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۲۹	لاریجانی، حسن، ۱۱۸
۱۳۰	لامع، ۱۴۶، ۱۴۷
عبید [زاکانی]، ۹۶	لی‌لی، ۱۰۹
عشقی، ۴۳، ۹۵، ۱۰۰	ماهان، ۳۰
عطار اوجابن، ۱۲۷	مایل، ۳۵، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۹
عمر، ۴۰، ۴۸، ۷۲، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶	۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۲
۱۰۷، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴	مجد، ۷۲، ۷۳، ۷۴
غنی‌زاده متکان، گوهرتاج، ۹۰، ۹۹، ۱۳۳	مچول‌خان، یوسف، ۷۲
فتحعلی شاه، ۱۳۳	محمدعلی شاه، ۱۳۲، ۱۳۳
فروغ، ۳۸	مرتضوی، ۷۴، ۸۰، ۱۱۸
فروهر، ۸، ۹۲، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۴۰	مسته‌مرد، ۱۰۴

مسلم آوازه‌خوان، ۱۰۰	نقیسی، سعید، ۱۵۱
مغز السلطنه ← خواجه‌نوری	نوری، امیر [نظام‌الدوله]، ۱۰۶
معین‌الاسلام، ۱۰۳	نوری، صدیق لشگر، ۱۱۹
مفتاح، ۱۲۹	نیکزاد، ۹۹
ملاباشی، ۱۳۴	نیکنام، ۱۴۵
ملک الشعراء، [بهار]، ۱۵۱	نیما، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵
منار، دکتر، ۱۱۹	وارسته، ۱۱۳
موافق، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰	وحیدی، ۴۶، ۶۱، ۷۴، ۷۷، ۹۹، ۱۱۱
مولیر، ۷۰، ۹۳، ۹۴	وزیری، ۵۶، ۷۳
مهری، ۱۴۵، ۱۴۶	ویلهم، ۱۱۹
مه‌لقا خانم، ۹۲	هادی‌زاده، ۹۹، ۱۳۰
میرزا جانی اشرفی، ۱۳۳	هادی‌زاده فروهر ← فروهر
میرزا حسن، ۱۲۶	یوشیج، علی‌خان، ۱۲۴
میرزا محمد، ۱۵۰	
میرزا، [اروسی دوز]، ۷۴	
ناتل، [پرویز ناتل خانلری]، ۱۴۵	
ناکتا، ۲۵، ۳۲، ۳۹، ۴۴، ۸۰، ۹۲، ۹۵، ۱۴۰	
۱۴۷	
نجم‌آبادی، ۷۴	
نجم، ۱۳۱	
نرجیس، ۵۰، ۵۱، ۵۲	
نظام‌الدوله ← نوری، امیر	
نظامی عروضی، ۳۰، ۹۰	

تأسیسات شهری بارفروش

سینمای اهورا، ۱۲۹	اتحادیه تجار، ۱۲۱
صحیه، ۱۳، ۵۶، ۶۳، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۴	اطاق تجارت، ۱۲۱
عدلیه، ۱۰، ۵۶	انجمن فرهنگ، ۱۴۵
عکاسخانه، ۱۳	بلدییه، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۲۸، ۵۶، ۶۳
قرائت‌خانه، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۹۸، ۹۹، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۲	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰
کارخانه برق، ۲۸، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۲۶	۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۲
کارخانه پنبه، ۲۷، ۲۸، ۶۶، ۱۲۹	پل بابل، ۱۲۵
کارخانه قند، ۱۲۶	پل محمدحسن خان، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱
کارخانه پارچه، ۶۹	تئاتر، ۴۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴
کارخانه صابون، ۲۸، ۶۶، ۱۲۶	۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۵۴، ۱۵۵
کارخانه نخ، ۶۹، ۱۱۴	تجارخانه قنبرآف، ۱۲۱
کتابخانه، ۳۹، ۴۳، ۴۶، ۸۹، ۹۴	تکیه حصیر فروشان، ۱۳۲
کلوپ، ۱۲۰	تلفن خانه، ۷۱
کلوپ روس‌ها، ۱۳، ۴۱	دارالایتام، ۱۳۳
کلوپ شاپور، ۱۱۸	دارالعجزه، ۱۳۳
مدرسه (دوشیزگان سعدی)، ۱۱۵	دندانسازی پطروسیان، ۱۳
مدرسه (روس و ایران)، ۱۱۴، ۱۱۵	ساخلو، ۵۶
مدرسه شاهپور، ۶۹، ۷۱، ۱۱۸	سالن زردشتیان، ۹۲
	سینمای ارامنه، ۱۲۹

اماکن و محلات بارفروش

آستانه، ۲۴، ۳۳، ۵۹، ۹۷، ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۳۰	سبزه میدان، ۱۲، ۲۰، ۱۳۲
۱۳۳، ۱۳۳	سلطان محمدطاهر، ۱۲۹
اجبار کلا، ۱۰۶	سنگ پل، ۳۸
امامزاده آستانه، ۳۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰	شاهپور، (خیابان)، ۶، ۱۲، ۴۰، ۴۱، ۱۲۵
امامزاده سلطان محمد طاهر، ۱۲۶	شاه زنگی، ۱۲۹
امامزاده مشهدسر، ۱۲۶	شهداء، (خیابان) ۴۶، ۱۲۱، ۱۲۹
امیرکلا، ۲۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰	قره کلا، ۲۹، ۳۴، ۱۲۵، ۱۳۰
اوجابن، ۷، ۴۰، ۵۶، ۷۷، ۸۶، ۱۲۷، ۱۳۲	کلاج مشهد، ۱۰۳، ۱۲۶
باغ شاهپور، ۱۸	لر محله، ۴۵
باغ ملی، ۱۲، ۴۰	ماء‌الظیران، ۱۰۳، ۱۲۶
پنج‌شنبه بازار، ۲۴، ۲۶، ۳۵، ۵۹، ۱۲۵	مرادبک، ۱۰۳
جمعه بازار، ۷۸، ۸۰	مشهد سر، ۷۸، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۶
جنگل‌های تمیش، ۱۱۱	مقبره شاه‌زنگی، ۸۷
چهارشنبه پیش، ۱۶، ۱۰۳	نقیب کلا، ۱۰۳، ۱۲۸
خرم (خیابان)، ۱۲، ۱۰۳، ۱۱۴	

مدرسه مازندران، ۱۱۴	مسجد جامع، ۱۳۲
مدرسه [خیام]، ۸۰	مسجد قره کلا، ۲۹، ۳۴، ۱۲۵
مدرسه اعظامی، ۱۱۳	مطبعه، ۳۹، ۴۶، ۴۸
مدرسه تجارت، ۱۲۱	مناره اوجابن، ۷۶
مدرسه علامه، ۱۱۳	مهمانخانه اروپا، ۱۴۴
مدرسه نسوان، ۲۰، ۳۷	مهمانخانه شمال، ۱۲
مریضخانه، ۲۰، ۲۳، ۶۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۰	مهمانخانه لندن، ۱۲
۱۳۳	میدان ایستگاه، ۲۸
مریضخانه بلدی، ۱۱۸	نظمیه، ۴۰، ۵۵، ۵۶، ۹۳، ۹۵
مریضخانه شاهپور، ۲۰	

اصطلاحات محلی بارفروش

سرشار، ۱۰۰	ارخالق، ۶۶
شیرپنیر، ۶۳، ۶۴	اُرسی، ۸۴
قولون، ۱۸	الیجه، ۶۴
کج تون، ۶۴، ۶۵	اُروس، ۸۱
کشدَر، ۸۰	بقچه، ۲۵
کنب، ۸۱	پیچازی، ۶۴
کومه چی، ۱۲۸	تجیر، ۶۵
گدار، ۸۳	جاجیم، ۶۶
لاوک، ۶۵	جام، ۸۲
لچک، ۳۸	شُوال [گُوال]، ۶۶
لیفه، ۱۱	چوخوا، ۶۴
ناردان، ۸۱	شاگینه، ۸۰
نو، ۵۲، ۵۳، ۶۲، ۱۴۰	دلو، ۷۰
بیخکش، ۶۵	دوش، ۶۲، ۶۵
یراق، ۲۵	رف، ۱۲
	ساروج، ۱۴

تبریز، ۹۷، ۱۲۸، ۱۳۵	زنجان، ۱۳۴
تویسرکان، ۱۳۶	ساری، ۴۸، ۵۵، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۳۶
تهران، ۹۲، ۱۱۹	ساوجبلاغ مگری، ۱۳۵
تیکان تپه، ۱۳۵	سراب، ۱۳۵
تیمورخان، ۱۲۳	سردشت، ۱۳۵
جلفا، ۱۳۵	سقز، ۱۳۶
خوی، ۱۳۵	سمرقند، ۸۴
دارالفنون، ۱۳۴	سمنان، ۱۳۴
دارالمعلمت، ۱۴۶، ۱۴۷	سنقر، ۱۳۶
دارالمعلمین، ۶۹	سنتدج، ۱۳۶
داغستان، ۱۲۳	سوادکوه، ۱۱۳، ۱۲۳
دانشکده، [انجمن] ۱۵۵	سولده، ۱۱۰
دریا، ۱۴، ۲۸، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۷۳، ۸۱	شاهرود، ۱۳۴
۸۲، ۸۷، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۱	شهرضا، ۱۳۵
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳	شهباز، ۱۳۵
دلی جای، ۷	شیرگاه، ۱۳۵
دهخوارقان، ۱۳۵	صاین قلعه، ۱۳۵
رستمدر، ۱۲۹	صحرای تراکمه، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۴۲، ۶۵، ۸۴
رشت، ۶۰، ۸۱، ۹۳، ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۳۷	۱۱۰، ۱۴۰
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰	صحنه، ۱۳۶
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵	طبرستان، ۸۱
رضائیه، ۱۳۵	طهران، ۹، ۱۲، ۷۲، ۸۱، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۸
رودسر، ۱۳۶	۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵
روس (روسیه)، ۱۳، ۲۷، ۳۷، ۴۱، ۴۶، ۸۱	عثمانی، ۱۲۸
۸۲، ۹۲، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶	عراق، ۱۳۲
۱۲۳، ۱۲۸	علی آباد، ۷
	فومن، ۱۳۶

جاها

آذربایجان، ۹۴، ۱۲۸	۱۶، ۱۸، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷
آستارا، ۱۳۵	۳۸، ۳۹، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۷، ۶۰، ۶۱
آمل، ۹۹، ۱۳۲، ۱۳۶	۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴
اردبیل، ۱۳۵	۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۹۵
اروس [= روسیه]، ۸۱	۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
ازده، ۳۷، ۹۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۰	۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷
استراباد، ۱۳۵	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
اسلامبول، ۱۱۹	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
اشرف، ۱۳۵، ۱۳۶	۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۱
اصفهان، ۸۵، ۱۲۸، ۱۳۵	بانه، ۱۳۶
اهر، ۱۳۵	بخارا، ۷، ۸۴
ایران، ۱۰، ۱۳، ۳۹، ۵۹، ۷۳، ۸۱، ۹۰، ۹۴	بروجرد، ۱۳۵
۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷	بغداد، ۱۲۱
۱۲۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴	بلده، ۱۰۷
بابل، [رودخانه]، ۱۸، ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۴۷	بناب، ۱۳۵
۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۲، ۸۰، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۳۰	بندرپهلوی، ۱۳۶
بادکوبه، ۹، ۵۰، ۹۴، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۱	بندرجز، ۱۳۵
۱۳۰	تاشکند، ۸۴
بارفروش، ۱، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳	تالار [رودخانه]، ۴۷، ۷۱، ۸۶

اقوام و ملل

رشتی، ۴۷، ۱۴۵، ۱۵۳	آلمان‌ها، ۸۱
روس، ۱۳، ۲۷، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۸۱	ارامنه، ۱۲، ۱۵، ۲۷، ۴۱، ۴۶، ۷۲، ۱۲۹
۸۲، ۹۲، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰	اروپائی، ۸، ۱۳، ۲۸، ۳۸، ۱۰۶، ۱۴۳
۱۲۳، ۱۲۸	اصفهان، ۹۷
رومی، ۱۰۱، ۱۲۶	انگلیسی، ۱۴
سوادکوهی، ۸، ۶۵	ایرانی، ۸۵، ۱۲۰
صفاری، ۸۸	بادکوبه‌ای، ۵۰، ۹۴، ۱۲۱، ۱۳۰
صفوی، ۳۱، ۸۵	بارفروشی، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۸
طهرانی، ۸، ۱۸، ۹۷	۱۹، ۲۰، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۴۰
عراقی، ۱۰۴	۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۲
عرب، ۶۰، ۶۵، ۸۴، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۳	۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۲
غزنوی، ۱۰۴	۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳
فرانسوی، ۸۱	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۴
قزاق‌ها، ۱۴۳	۱۴۱
قفقازی، ۸، ۱۰۴	بالشویک‌ها، ۱۴۳
کجوری، ۸	بورژی، ۴۷
گرچی، ۱۵، ۴۶	بهائی، ۱۴، ۴۳، ۱۰۸
مسلمان، ۴۱، ۱۱۷	تراکمه، ۱۶، ۶۵، ۸۴
مغول، ۸۵، ۱۰۴	ترک‌ها، ۸۵، ۱۰۴
نوری، ۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹	تفلیسی، ۴۷
یزدی، ۸، ۶۴	تهرانی، ۴۱

۱۴۳، ۱۴۴	فیروزکوه، ۷، ۱۳۴، ۱۳۵
مازندران، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴	قزوین، ۱۲۸، ۱۳۴
۱۳۳، ۱۳۲	قصرشیرین، ۱۳۶
ماکو، ۱۳۵	قفقاز، ۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۲۳
مراغه، ۱۳۵	قلعه شیخ طبرسی، ۱۰۸
مرند، ۱۳۵	قم، ۷۶، ۱۰۵، ۱۳۴
مسجد شاه اصفهان، ۸۵	کانون ایران، ۱۴۵
مشهد، ۵۰، ۵۱، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲	کربلا، ۱۰، ۱۱، ۴۶، ۶۸، ۷۹
۱۴۶	کروانشاهان، ۱۳۶
ملایر، ۱۳۵	کرد، ۱۳۶
میانه، ۱۳۵	کنگاور، ۱۳۶
نهاوند، ۱۳۵	گنج‌افروز، ۱۳۵
ورامین، ۱۳۴	گیلان، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۴
یوش، ۷۸، ۱۵۲	لامیجان، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۲
	لنگرود، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲

کتابها و نشریات

دلبستگی، ۴۰	آنسیکلوپدی، ۷۷
رستاخیز، ۷۷	آیدین، ۷۷
سرخ، ۷۰، ۷۷	البرز، ۷۷
سرگذشت یاغی، ۲۴	ایران و جنگ فرنگستان، ۷۷
سفرنامه، بارفروش، ۳، ۲۳، ۲۵، ۲۹، ۷۲، ۷۶	بداية التعليم، ۷۷
	بهار، ۴۵، ۶۱، ۶۴، ۷۷
شفق [سرخ]، ۴۴	پورش، ۵۳، ۷۷
کفش حضرت غلمان، ۷۷	تاریخ ابن اسفندیار، ۸۰
منتخبات شعرای معاصر، ۷۷	تاریخ ظهیری، ۷۷
نهایة التعليم، ۷۷	حسنک، وزیر غزنه، ۷۷
یاغی، ۲۴، ۷۷	حقیقت، ۳، ۳۹، ۴۰، ۶۱، ۷۱، ۷۷

*Tow Travel Accounts of
Nima Yushij*

By:
Ali Mir Ansari

*Iran National Archives Organization
"Records Research Center"*

2001

www.tabarestan.info
تبرستان